

از جمله کسانی که در یک قرن اخیر به گونه‌ای توانست با توجه به شرایط اجتماعی و استعدادهای شخصی و مجموعه شرایط خویش و همچنین تحت تأثیر اعتقادات و انگیزه‌های اعتقادی اش، یک شخصیت غیر عادی و تأثیرگذار از خود نشان بدهد استاد شهید مرتضی مطهری بود. مهم‌ترین ویژگی استاد از ابتدای فعالیت‌های علمی و در کنار فعالیت‌های اجتماعی‌اش این است که یک ذهن فعال و چندبعدی داشتند و در قالب‌های موجود، متوقف نمی‌شدند. معمولاً بسیاری از افراد که برای حفظ موقعیت یا منافع خود و قوم و قبیله‌شان و یا به دلیل ترس و عدم شهامت، جرأت ورود به مباحث جدید را نقد مباحث موجود و ناورده به شیوه‌ها و روش‌های جدید اجتماعی را ندارند، ملاحظاتی را در نظر می‌گیرند اما شهید مطهری این شهامت و روحیه نقد، تبیین جدید از مسائل اعتقادی، اجتماعی و حکومتی را دارا بود و لذا وقتی که ما با آثار ایشان از دهه بیستین میلادی سر رو خورد می‌کنیم، می‌بینیم مطالبی را که ایشان می‌گویند، بسیار اساسی و مهم است.»

جواد منصوری از بنیادگذاران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از اعضای دولت شهید رجایی، سال‌های زیادی را در وزارت امور خارجه خدمت کرده و امروز سفیر جمهوری اسلامی ایران در کشور چین است. این مبارز قدیمی، همواره تحلیل‌های خوبی از شخصیت‌های مهم انقلاب اسلامی داشته است. هنگامی که موضوع این مصاحبه را که درباره شهید مطهری است، مطرح می‌کنم، منصوری بلافاصله بحث را این چنین شروع می‌کند: «در مقطعی از تاریخ، افرادی به موقعیت، شرایط و دستاوردهایی می‌رسند که معمولاً بسیار تعیین‌کننده هستند و بعضاً موجب تغییر و تحولات گسترده‌ای در زمینه‌های علمی، فنی، اجتماعی و حتی سیاسی می‌شوند و معمولاً تحولات جامعه بشری نیز مربوط به همین افراد است که در حالتی فوق‌العاده قرار می‌گیرند. حال، چطور می‌شود که یک فرد نسبت به دیگران، وضعیت بسیار مطلوبی پیدا می‌کند، این مسأله بحث ویژه‌ای را می‌طلبد.»



می‌خواستند همه جانشینان احتمالی امام را حذف کنند

نگه‌و‌نگی با چهره‌های منحصوری

نام استاد مطهری را نخستین بار چه زمانی شنیدید و چگونه با ایشان آشنا شدند؟

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، جلسه‌ای در قم برای تداوم مرجعیت و تمرکز مدیریت حوزه‌های علمیه برگزار شد که جناب استاد مطهری نیز در آن جلسه بیاناتی ایراد کرده بودند. من متن بیانات فوق‌العاده ایشان را مطالعه کردم که بسیار تحت تاثیر قرار گرفتم و در واقع، این اولین نقطه آشنایی من با شخصیت برجسته شهید مطهری بود. خاطرم است که استاد در آن مقاله به مساله بسیار مهم و قابل توجهی اشاره می‌کند و آن این است که روحانیت ما عوام‌زده است و باید از این وضعیت خارج شود. این حرف در سال ۱۳۴۰ در شرایط آن زمان حوزه‌های علمیه، حرف تکان‌دهنده‌ای بود.

آن زمان که استاد با جرات و جسارت به طرح چنین مساله‌ای پرداختند در سنین میان‌سالگی بودند؟

بله، این مقاله در مجموعه مقالات ایشان با عنوان «مرجعیت و روحانیت» چاپ شد و در صدر یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های دهه‌های چهل و پنجاه قرار گرفت. بعدها من آثار استاد را که حاوی مضامین بسیار روشن‌گر و عمیقی بودند، پی‌گیری و مطالعه می‌کردم تا این که در سال ۱۳۵۱ که در زندان قزل‌قلعه در بازداشت به سر می‌بردم، تعدادی از آن کتاب‌ها را در اختیار داشتیم از جمله کتاب «عدل الهی».

آن کتاب‌ها چگونه به دست‌تان می‌رسید؟

به‌نوعی از طریق خانواده‌ها و با جلدی به‌غیر از جلد اصلی کتاب وارد زندان می‌شدند، البته این رسم جاری بود که خانواده‌ها، کتاب‌های مورد نیاز زندانیان را با جلد کتاب‌های داستان و رمان به زندان می‌آوردند.

درواقع من بعد از آن مقاله‌ای که قبلاً متذکر شدم، برای اولین بار با آثار شهید مطهری از طریق همین کتاب «عدل الهی» در سال ۱۳۵۱ آشنا شدم. جالب است بدانید که آن را سه بار به دقت مطالعه کردم و انصافاً از جامعیت، عمق و ریزبینی آن به شگفت آمدم، زیرا به بسیاری از سؤالات ما به بهترین شکل جواب می‌داد. مباحث کتاب مذکور واقعاً در بحث‌هایی که ما با گروه‌های چپ و مارکسیست‌ها و یا مجاهدین خلق - که التقاطی بودند - یا با گروه‌های سکولار مثل جبهه ملی داشتیم، کمک‌های زیادی به ما کرد. کم‌وبیش هم از فعالیت‌های اجتماعی استاد خیر داشتیم. ماجرای در سال ۱۳۵۰ اتفاق افتاد که باز برای من در خصوص شخصیت استاد مطهری خیلی جالب بود. ایشان به تعدادی از علمای حوزه قم پیشنهاد کرده بودند که خوب است اسامی (۱۳۵۰)

در هفتادمین سال تولد حضرت امام خمینی^(ع)، ما در قم با برگزاری جلسه‌ای به این مناسبت، از ایشان تجلیل کنیم. این پیشنهاد را شهید مطهری در سالی مطرح کردند که اوج قدرت و حُققان رژیم شاه بود و حتی نمی‌شد اسمی از حضرت امام برد.

بعضی از آقایان گفتند که اتفاقاً اسامی مصادف با هفتادمین سال تولد علامه طباطبایی هم هست، پس اگر بناست که تجلیلی به‌عمل آید، بهتر است مراسم آن برای جناب علامه باشد، چون اجازه نمی‌دهند که برای حضرت امام چنین مراسمی بگیریم.

شهید مطهری با این که برای علامه طباطبایی احترام بسیار بالایی قائل بودند و بارها در کتاب‌های خودشان از عبارتهایی مانند «استاد ما»، «استاد روحی له‌الفداء» درباره ایشان استفاده می‌کردند و حتی تا پیش از شهادت‌شان اجازه چاپ بخشی از کتاب فلسفه خودشان را به علت مغایرت با نظرات علامه طباطبایی، نمی‌دادند، اما وقتی که پیشنهاد برگزاری مراسم برای علامه طباطبایی را به استاد دادند، ضمن مخالفت با این پیشنهاد گفتند که حضرت امام خمینی^(ع) دارای شخصیت جامع و کاملی است و ما باید درباره آن تبلیغات کنیم و در واقع امام، کمال مطلوب و نشان‌دهنده تفکر ماست. آنان گفتند که پس برای علامه هم مراسمی نمی‌گیریم.

شهید مطهری در سال ۱۳۵۴ و یا شاید هم قبل از آن به ماهیت مناققین پی‌برده بود، لذا با ارسال پیام به علمایی که در زندان بودند، آنان را از حمایت از این گروه برحذر داشت، زیرا مجاهدین خلق را قابل اعتماد نمی‌دانست و همکاری با اعضای این سازمان را به مصلحت نمی‌دید. مجاهدین خلق نیز کینه شدیدی از استاد مطهری به دل گرفته و دستور داده بودند که هیچ‌یک از اعضا و سمیات‌های‌شان کتاب‌های آقای مطهری را نخوانند. کتاب‌های استاد مطهری از لحاظ اعتقادی آن‌چنان عمیق بود که هر کس آن‌ها را مطالعه می‌کرد، قطعاً التقاط را کنار می‌گذاشت، مارکسیسم و تفکرات علم‌زدگی را ترک می‌کرد. از این‌رو برای سازمان راهی جز تحریم مطالعه کتاب‌های استاد باقی نماند.

شهید مطهری بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نقش بسیار مهمی در مشورت‌های حضرت امام^(ع) ایفا کردند و کارهای بسیار مهمی در ذهن داشتند. من اعتقاد قطعی دارم که شهادت ایشان را CIA یا موساد اسرائیل به گروه فرقان خط داده است، و برای اثبات و مستندسازی این نظرم نیز تلاش زیادی کردم، اما متأسفانه نتوانستم مدرک قابل اعتنایی بیابم. آنان مطمئن بودند که چنین شخصیتی در واقع طراح فکری نظام جمهوری اسلامی است و ایشان می‌تواند مغز متفکر و استاد تمام مدیران نظام باشند.

در اسناد لانه جاسوسی، مدارک ارتباط با جبهه ملی، نهضت آزادی، قطب‌زاده و بنی‌صدر بیرون آمد. در حالی که بنی‌صدر در سال ۱۳۵۸ رئیس‌جمهور این مملکت می‌شود

بعد از سی سال مدرکی پیدا کرده‌ایم که آقای کریم سنجابی در اردیبهشت ۱۳۵۷ با گذرنامه سیاسی توسط شاه به آمریکا فرستاده شد. این ثابت می‌کند که از آغاز پیدایش آثار انقلاب، آن‌ها کار می‌کردند

شهید قرنی که یک نظامی انقلابی بودند، قبل از استاد مطهری به شهادت رسیدند. اما اولین خسارت سنگینی که به دست معاندان، مخالفان و منافقان به نظام اسلامی ما وارد شد با ترور شهید مطهری به وقوع پیوست. بعد از شهادت استاد، معلوم شد که ایشان رئیس شورای انقلاب هم بودند. یعنی دشمنان دقیقاً می‌دانستند که چه می‌کنند. در این مورد هم توضیح بفرمایید.

البته شهید قرنی نیز شخصیت کم‌اهمیتی نبود. آمریکایی‌ها از مبانی اعتقادی و پای‌بندی‌های مذهبی او خبر داشتند و به خوبی بر توانایی‌های نظامی ایشان واقف بودند و می‌دانستند که اگر در خدمت جمهوری اسلامی قرار بگیرد، چقدر می‌تواند مؤثر باشد. پس شهید قرنی را به اعتبار کسی که می‌تواند از ایران در مقابل تهدیدات نظامی آمریکا، دفاع کند، ترور کردند با این تصور که به این ترتیب، رأس ارتش جمهوری اسلامی ایران را زده‌اند. بعد هم شهید مطهری را که مغز متفکر و طراح نظام بود، حذف کردند.

هر چند سندی پیدا نکرده‌ام، اما مطمئنم که گروه‌های فرقان با سفارت آمریکا رابطه داشتند. البته آنان را سریع اعدام کردند و لذا اسناد و مدارکی به دست نیامد. شاید اگر اسناد لانه جاسوسی را به دقت مطالعه کنیم و اگر اعضای گروه فرقان نیز زنده می‌بودند، شاید با بازجویی و با توجه به این اسناد، این ارتباط را کشف می‌کردیم. چون بعضی از ارتباطها، بعضاً تا پنجاه سال بعد هم کشف نمی‌شود و گاهی هم تا همیشه. اما از راه تجزیه و تحلیل می‌توان خیلی از مسائل را درک کرد.

شما پایه استدلالی تحلیل تان را بیان کنید.

در آن زمان، سازمان سیا و موساد در تجزیه و تحلیل‌های شان به این نتیجه رسیدند که رهبری این انقلاب تنها به دست امام نیست. ایشان شش‌ماه یا یک سال دیگر از دنیا خواهد رفت، چه کسی جانشین ایشان خواهد بود؟ احتمال قریب به یقین، آقای مطهری. پس بهتر است که ایشان را از میان برداریم تا امام بدون جانشین باشد.

پنابراین تصمیم گرفتند تمام جانشین‌های احتمالی امام مانند استاد مطهری، دکتر بهشتی، و آیت‌الله خامنه‌ای را حذف کنند.

بله، صددرصد. تحلیل و برنامه آنان همین بود. اما من برای این اطمینانم اسنادی قابل اعتنا و متقن ندارم و شاید چند سال بعد کشف شود. به عنوان نمونه بعد از سی سال مدرکی پیدا کرده‌ایم که آقای کریم سنجابی در اردیبهشت ۱۳۵۷ با گذرنامه سیاسی توسط شاه به آمریکا فرستاده شد. این ثابت می‌کند که از آغاز پیدایش آثار انقلاب، آن‌ها کار می‌کردند و دیدیم که بختیار را آوردند و قصه‌شان این بود که سنجابی را بیاورند و دیدیم امام در پاریس با ایشان برخورد کردند. به هر حال بسیاری از قضایا در زمان خود و به سرعت روشن نمی‌شوند، ولی با تجزیه و تحلیل می‌توان به نتیجه رسید.

مثال دیگری بزنم: من در آبان‌ماه ۱۳۵۷ در زندان مشهد بودم، از مطالبی که در روزنامه‌های آن زمان خواندم به دوستان در زندان گفتم که بنی‌صدر و قطب‌زاده، صددرصد جاسوس هستند. آنان گفتند که این دو نفر جزو اطرافیان امام هستند، گفتم اتفاقاً CIA این افراد را به امام چسبانده تا بعداً انقلاب را از ما بزدند. این‌ها گذشت و دو هفته بعد، امام با صدور اعلامیه‌ای گفتند که «من نه مشاور دارم و نه سخن‌گو». آنان متوجه شدند که امام این مسأله را فهمیده و از حالا این خط را کور کرده است. جاسوس بودن آن آقایان براساس تحلیل برای من روشن شده بود که بعد هم درست از آب در آمد. لذا معتقدم که بسیاری از قضایا با تحلیل درست و

دقیق به نتیجه می‌رسند.

خداوند به شهید مطهری، قدرت فکری و استقامت جسمی داده بود که توانستند وارد حجم عظیمی از مسائل مختلف بشوند و در هر بخشی هم که وارد شدند، خیلی خوب مسائل را شکافتند و تجزیه و تحلیل کردند و آن‌ها را با گستردگی و عمق زیاد مطرح کردند. مثلاً وقتی که بحث حقوق زن و حجاب، تاریخ ایران و اسلام و بحث‌های متعدد دیگری به میان می‌آید، ایشان در این مسائل بسیار دقیق است. نکته بسیار جالبی که قطعاً از توفیقات الهی برای ایشان بود، این است که می‌گویند ما به هر ترتیب خودمان را وارد دانشگاه کنیم و در آن‌جا با استاد و دانشجو به گفت‌وگو بنشینیم. این قضیه آثار مثبت فراوانی برای جامعه اسلامی در پی داشت که بعد از ایشان تعداد دیگری از روحانیان مثل دکتر مفتاح نیز وارد دانشگاه شدند. نکته دیگری که بسیار حائز اهمیت بود این‌که ایشان معمولاً مطالب را با مطالعه قلبی و به صورت منسجم مطرح می‌کردند. معمولاً روحانیان در منابر و مجالس خود یک مطلب مشخص و منسجم را نمی‌گویند و تقریباً مجموعه‌ای از مطالب که جنبه‌های خاطره‌ای، اخلاقی و تاریخی دارد را بیان می‌کنند، ولی استاد مطهری در منبر نیز دقیقاً مانند کلاس درس بحث می‌کردند. ایشان با روش خود در این کار تحول ایجاد کردند. دوم این‌که از موضع نقد با مسائل برخورد می‌کردند. مثلاً در مورد قضیه عاشورا، هم جنبه حماسی آن را بسیار زیبا مطرح می‌کنند و در عین حال تحریفات جریان عاشورا را به نقد می‌کنند. یعنی این گونه نیست که شهید مطهری، اسیر جنبه‌های حماسی عاشورا شود و تحریفات را نبیند.

مسأله پرکار بودن استاد هم بحث فوق‌العاده‌ای بود. ایشان بسیار زحمت می‌کشیدند و در اجتماع و برخوردهای اجتماعی خود به گونه‌ای رفتار می‌کردند که مخاطبان همیشه سؤال پیدا کنند، به عبارت دیگر، همیشه طوری صحبت می‌کردند که آدم‌ها آن وضعیت موجود را صددرصد تمام‌شده ندانند. لذا یکی از چیزهایی که ایشان زیاد بر آن تکیه می‌کردند این بود که می‌گفتند شک و سؤال کردن، اولین قدم در پیشرفت علمی است.

شهید مطهری توانستند با روش‌های بدیع وارد بحث‌های سیاسی و اجتماعی شوند. مثلاً در آن زمان، بحثی را که ایشان درباره فلسطین و اسرائیل مطرح می‌کردند، دقیق‌ترین تحلیل‌ها بود که هنوز هم به‌روز است. هر سال صداوسیما، سخنان ایشان را بخش می‌کند و من در کمال شگفتی می‌بینم که انگار این صحبت‌ها همین امروز گفته شده و این نشان‌دهنده عمق بینش استاد و شهامت او در بیان مسائل است.

شهید مطهری از سابقه گران‌بهای در معرفی و افشای ایدئولوژی و اندیشه‌های گروه‌های التقاطی نظیر «فرقان» برخوردار بود. همین سابقه و هم‌چنین شناخت دشمنان از بینش ژرف استاد باعث شده بود که آن گروه‌ها اعضای‌شان را از نزدیک شدن به آثار ایشان منع کنند و سرانجام نیز به خاطر ضعف‌شان در برابر قدرت فکری استاد، تصمیم به ترور ایشان گرفتند. شما که خود از مبارزان قبل از انقلاب بوده‌اید و تاکنون نیز در عرصه‌های مختلف نظام جمهوری اسلامی ایران حضور مؤثر داشته‌اید، چگونه گروه‌های التقاطی و گمراه را معرفی می‌کنید؟

مختصر قضیه این است که احتمالاً چند آدم کم‌سواد و در عین حال بسیار مدعی که خودشان را آدم‌های فوق‌العاده و نابغه‌ای می‌دانستند، اما در عین حال بسیار افراطی نیز بودند، در سال ۱۳۵۶ تشکیلاتی به نام «فرقان» را تشکیل دادند. با توجه به تجربه‌ای که از مطالعات تاریخ دویست سال گذشته

ایران دارم، معتقدم که دشمنان ما یا در ایجاد چنین گروه‌هایی و یا در بهره‌برداری سریع از آن‌ها خیلی با مهارت عمل می‌کنند. بنابراین به نظر من گروه فرقان از یک عده آدم‌های افراطی کم‌سواد برمدعا به وجود آمد و دشمن برای رسیدن به مقاصد خودش از این گروه استفاده کرد تا سرهای انقلاب را بزند. از این نمونه در ایران زیاد داریم مثل بهانی‌ها، احمدیه، شیخیه که تماماً در ابتدای شکل‌گیری‌شان گروه‌های نامتعادلی بودند و بعد بلافاصله جریان‌های خارجی وارد می‌شدند و آن‌ها را در اختیار خود می‌گیرند، تقویت، سازمان‌دهی، هدایت و بهره‌برداری می‌کنند که «فرقان» هم چنین وضعیتی پیدا کرده بود، ولی ما در سال ۱۳۵۸ با تمام قدرت ریشه آن‌ها را کنده و از بین بردیم. اگر فرقان را در سال ۱۳۵۸ از بین نبرده بودیم، همان مصیبتی را که طالبان در افغانستان به وجود آورده است، این‌ها در ایران به وجود می‌آوردند.

علی اکبر گودرزی - رهبر گروه فرقان - چه کسی بود؟

یک طلبه کم‌سواد.

چرا پیوندهای خارجی گروه فرقان توسط نیروهای نظامی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی پی‌گیری و ردیابی نشد؟

اولاً که ما در آن زمان تجربه کافی نداشتیم. دوم این که باید آنان را به سرعت انهدام می‌کردیم، چون کشور، در اوایل پیروزی انقلاب در شرایط بسیار متزلزلی به سر می‌برد و بعد هم این افراد به سرعت نیروهای ارزشمند انقلاب را ترور می‌کردند. ما وقتی که اسناد لائنه جاسوسی بیرون آمد، متوجه شدیم که آمریکایی‌ها با چنین گروه‌هایی به نوعی ارتباط داشته‌اند.

لطفاً این مسأله را بیش‌تر بشکافید.

در اسناد لائنه جاسوسی، مدارک ارتباط با جبهه ملی، نهضت آزادی، قلم‌زاده و بنی صدر بیرون آمد. در حالی که بنی صدر در سال ۱۳۵۸ رئیس‌جمهور این مملکت می‌شود، حالا یا به دلیل کم‌تجربگی، بی‌اطلاعی و یا به دلیل خوش‌بینی ما به آن‌ها بود که چنین اتفاقی افتاد، ولی من بنابر تحلیل خودم، معتقد بودم که بنی صدر و قلم‌زاده جاسوس بودند.

شما در دوره مبارزات سیاسی‌تان، چه در زندان و چه در بعد از انقلاب که گروه‌های التقاطی به تقابل جمهوری اسلامی برخاسته بودند، با آن گروه‌ها برخورد داشته‌اید. لطفاً فضای فکری و تحلیلی آن‌ها را برای ما شرح کنید.

ابتدا باید بگویم که التقاط‌حاکمی از یک نوع ضعف و بی‌هویت و خودباختگی در مقابل دیگران است. به عبارت دیگر برای شخص وضعیتی به وجود می‌آورد که از طرفی نمی‌خواهد هویت خودش را به‌طور کامل از دست بدهد و از طرف دیگر، می‌خواهد شکلی از دیگران را هم داشته باشد. لذا فرد غرق‌شده در التقاط می‌کوشد این‌ها را با هم ترکیب کند. یک عده آمدند اسلام و مارکسیسم را قاطی کردند؛ عده دیگری آمدند اسلام و سرمایه‌داری را ادغام کردند و یک عده نیز اسلام و ناسیونالیسم را در هم آمیختند که این پدیده در بین عرب‌ها بسیار زیاد است. یعنی عرب‌ها به‌طور خیلی جدی، مسلمانی و عربیت را یکی می‌دانند. التقاط معمولاً نوعی فریب مردم هم هست، یعنی اگر به مسلمان برسد می‌گوید من مسلمانم و اگر به مارکسیسم برسد می‌گوید من مارکسیستم. التقاط در ایران لطمه‌های خیلی سنگینی بر ما وارد کرده است.

اعضای گروهک منافقین دچار این نوع التقاط که توصیف کردید شده بودند، یعنی خودشان را جابه‌جا مسلمان و مارکسیست معرفی می‌کردند، اما گروه فرقان بیش‌تر شبیه خوارچ عمل می‌کردند. رهبرشان یک طلبه بود و به‌هرحال فرایض را به‌جا می‌آوردند. آیا این نظر درست است؟

مغایرتی ندارد. اولاً ما فرقان را بیش‌تر از آن که یک گروه ایدئولوژیک

بدانیم، دار و دسته‌ای که کینه‌توزی و دشمنی با یک جریان و مجموعه را داشتند، می‌دیدیم. بنابراین می‌توانیم بگویم که گروه فرقان بیش از آن که التقاط داشته باشند، به انحراف رفته بودند. در مورد خوارچ هم التقاط کم‌تر مصداق دارد و باید بگوییم انحراف و طغیان و تمرد داشتند.

در تاریخ انقلاب اسلامی به ارتباط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و واحد اطلاعات سپاه در کشف شبکه‌های گروه فرقان اشاره شده است. چون شما جزو هسته اولیه تشکیل‌دهنده سپاه بودید در این باره توضیح بدهید.

به‌رحال با همکاری دوستانی در خارج از سپاه توانستیم تعدادی از خانه‌های تیمی آن‌ها را شناسایی کنیم و ضربه نهایی را وارد سازیم و تقریباً تمام اعضای کادر مرکزی‌شان را دست‌گیر کردیم و بعد هم تعدادی از اعضای آن‌ها را به دام انداختیم. درباره این گروه کتابی هم چاپ شده که تمام اطلاعات در آن آمده است.

این‌ها مربوط به هسته اولیه سازمان انقلاب اسلامی قبل از دو شاخه‌شدن بود؟

بله، در سال ۱۳۵۸ که هنوز این صحبت‌ها مطرح نبود.

در ابتدا چه کسانی گروه فرقان را شناسایی کردند؟

ما یک تیم درست کرده بودیم که مرکب بود از سپاه و سازمان مجاهدین انقلاب. قاضی دادگاه آن‌ها هم آقای ناطق نوری بود.

چرا تا به حال یک پژوهش خوب در خصوص معرفی گروه فرقان صورت نگرفته است؟

ما هنوز در خصوص خیلی از مسائل مهم پژوهش انجام نداده‌ایم. مثلاً درباره گروه فدائیان خلق که به‌تازگی کتابی بیرون آمده است، راجعه اتحادیه کمونیست‌های ایران، پیکار، نهضت آزادی و حتی درباره مجاهدین خلق فقط کتابی سه‌جلدی چاپ شده که خیلی کسری دارد. ضمن آن که یک یا بیش‌تر از یک جلد آن ربطی به مجاهدین خلق ندارد.

ما در تاریخ‌نگاری انقلاب هنوز مرکزی با برنامه‌ریزی جامع نداریم. من معتقدم که در مورد خیلی از مسائل هنوز پژوهش نکرده‌ایم. مثلاً درباره دولت موقت و عمل کرد آن، دو سه کتاب نوشته شده ولی خیلی ابتدایی است. البته یک مشکل بزرگ هم وجود دارد و آن این که داستانی انقلاب اسناد را به محققان نمی‌دهد. ■



شهیدمطهری در سال ۱۳۵۴ و یا شاید هم قبل از آن به ماهیت منافقین پی‌برده بود، لذا با ارسال پیام به علمایی که در زندان بودند، آنان را از حمایت از این گروه برحذر داشت